



گفت و گو با اکبر رضوانیان از بنیان گذاران پوم گردی در کشور

خانه «نقلی» کاشان

چگونه از «لونلی پلنت» سر در آورد؟

گفت و گو

زهره کشوری-دبیر گروه زیست بوم/ داستان «خانه نقلی» و خانواده رضوانیان، داستان احیای یک بافت تاریخی در کاشان است؛ داستان «او می کشد قلاب را»، قلاب، همان تاریخ و گذشته پرشکوهی است که از اسب افتاده، اما از اصل و بنیادش نه، اکبر رضوانیان، یکی از همان چند نفری که در اواخر دهه ۸۰ گروه «خوشه‌سار» را تشکیل دادند و بانی خلق اقامتگاهی نو، بدیع و اصیل ایرانی به نام «بوم گردی» شدند، به «ایران» می‌گوید: «قصد نداشتم خودم را رشد دهم، به دنبال توسعه بوم،» همین جاست که قصه شروع می‌شود؛ قصه مردی که می‌خواست همه فعالیتش را در یک خانه کوچک، در محله‌ای خلوت شده و تنها مانده با سالخوردگانی خسته و اتباع مهاجر، متمرکز کند اما خانه کوچک و نقلی، تمام ماجرا نبود. خانه همسایه هم او را صدا زد و بعد، نوبت به صدای مهجور و خسته «گذر آب‌انبارخان» پشت مسجد آقا بزرگ رسید؛ صدایی که طنین آغاز یک تحول بزرگ شد. این گونه بود که حرکت او، از مرمت یک خانه فرسوده به اولین اقامتگاه بوم گردی شهر رسید و به چرایی برای هدایت جریان احیای مردمی بافت تاریخی کاشان تبدیل شد. می‌توان ادعا کرد احیای بافت کاشان، بسیاری از بافت‌های تاریخی با حداقل تک‌بناها در شهرهای مختلف کشور را از دم تیغ پولدو زهای نوسازی رها و به صنعتی سودآور تبدیل کرد. با او درباره آنچه در این دو دهه در بافت تاریخی کاشان گذشت، گفت‌وگو کردیم؛ در زمانی که گردشگر خارجی نیست، گردشگر داخلی کم است و «تاب‌آوری» به کلیدواژه اصلی ساکنان «گذر آب‌انبارخان» تبدیل شده است. این مصاحبه را از دست ندهید.

چرا خانه نقلی را انتخاب کردید؟

پیش از ما معمولاً خانه‌های بزرگ، مثل خانه‌های قاجاری هزارمتری کاشان، برای اقامت انتخاب می‌شدند. دوستی دارم به نام مهندس کیارش اقتصادی (مدیر سابق پایگاه میراث فرهنگی قهی و میمند) که این خانه کوچک را چند سال پیش خریداری کرده بود، اما به خاطر سکونت در تهران، فقط مرمت شده و یکی از حیاط‌ها نیمه‌کاره مانده بود. ما قبلاً پیشنهاد خرید داده بودیم، اما در سال ۸۶ موافقت کرد خانه را به ما بفرموشد. این خانه را به دلیل شرایط اقتصادی و ویژگی‌های خاصش انتخاب کردیم؛ خانه‌ای کوچک و خانوادگی متعلق به خانواده «نقلی».

خانه را برای سکونت خودتان خریدید؟

در ابتدا خانه را برای سکونت خریدیم؛ اماکن و سازمان میراث فرهنگی به ما اخطار دادند که اگر مجوز نگیریم، پلمب خواهد شد. توضیح دادیم که اینجا یک «خانه بومی» است و نهایتاً اولین مجوز به اجبار به ما داده شد: «میهمان پذیر سنتی»، چون عنوان «بوم‌گردی» هنوز تعریف نشده بود. این مجوز به شرط ادامه کار ما صادر شد، بدون اینکه خودم اقدام کنم.

امروز خیلی‌ها نمی‌دانند جمعی به نام «خوشه‌سارها» بنیان بوم گردی در ایران هستند.

بله. پیش از آنکه وارد خانه نقلی بشوم، با مازنیار آل داوود (مؤسس اولین بوم گردی در ایران)، مرحوم سید هاشم طباطبایی (صاحب بوم گردی بارانداز در منطقه خور و بیابانک)، احسان تاج‌زاد (خانه بوم گردی قهی)، کیارش اقتصادی (مدیر وقت پایگاه میراث فرهنگی قهی)، اشکان بروج، افسانه احسانی، نیما آذری (اعلان حوزه طبیعت گردی و توسعه پایدار) و فرزین ملکی، خوشه‌سار را تشکیل دادیم.

اولین بوم گردی که در سال ۸۸ اقامت گرفتیم، «خانه گلی» فرزین ملکی در شهسوار» بود که همسری اهل ونزوئلا داشت.

بله. در همان «خانه گلی»، ما دور هم جمع شدیم. پس از آن جلسه، به این نتیجه رسیدیم که ما هیچ‌کدام جزو تأسیسات رایج (مانند هتل‌ها) نیستیم و باید اتفاقی جدیدی را در راستای احیای بوم، هم از نظر معماری و هم از نظر فرهنگ بومی هر منطقه خاص، رقم بزنیم. از روی لغتنامه دهخدا، به دنبال

عنوانی بودیم که بتوانند این پیوند را برقرار کنند و در نهایت عنوان «خوشه‌سار» شکل گرفت و «خوشه‌سار بوم گردی» از آنجا کلید خورد. بعد اعضای بیشتری به خوشه‌سار پیوستند.

فقط هم به دنبال احیای کالبدی نبودید؟

خیر. احیای فرهنگ بومی، لباس، خوراک (اگر امکان داشت)، صنایع دستی و هنرهای بومی، گوش‌ها و به طور خلاصه، هر عنصری از فرهنگ بومی هر منطقه که امکان احیایش وجود داشت.

و تصمیم گرفتید خانه کنار خانه نقلی را هم بخرید؟

بله. همسایه دیوار به دیوار ما خانه تاریخی دیگری داشت که وضعیت مطلوبی نداشت؛ برخی اتاق‌هایش تخریب شده و حیاطش بی‌درخت بود. مالک قصد داشت آن را ویران کند و ساختمان جدید بسازد. ما تلاش کردیم او را قانع کنیم تا بنا حفظ شود و حتی پیشنهاد فرستادن میهمان به او دادیم، اما موفق نشدیم. به دوستانی پیشنهاد خرید خانه را دادیم اما خرید خانه‌های کهن در معرض خطر، هنوز تبدیل به یک روند نشده بود و کاری پرریسک محسوب می‌شد، پذیرش این قصه توسط دیگران سخت بود. ناچار شدیم برای حفظ خانه نقلی، خانه کناری را هم بخریم. بعد از خریداری منوچه شدیم که خانه از نظر سازه و مرمت، مشکلات اساسی دارد. خلاصه، کار را به آرامی و با حوصله پیش بردیم. این روند تا حدود سال ۹۱، ادامه داشت. در آن زمان بود که موضوع «گذر کناری خانه نقلی» برایم مهم شد.

شما وارد بافتی شدید که خانه‌های مشهوری مانند «بروجردی‌ها» و «طباطبایی‌ها» و چند خانه معروف به واسطه سربال‌ها داشت. فضای اطراف خانه «نقلی» زنده بود یا مثل بسیاری از بافت‌های تخریب‌شده و آسیب اجتماعی روبه‌رو بود؟

در آن زمان، در بسیاری از محلات شاهد مهاجرت ساکنان بومی و جایگزینی آنان با مهاجران افغانستانی بودیم. همچنین تمایلی به حفظ معابر و خانه‌ها وجود نداشت؛ مردم تصور می‌کردند کوچه‌های عرضی‌تر یا احداث خیابان در دل بافت‌ها، باعث افزایش ارزش املاک می‌شود. در مقابل، ارزش ملک در این بافت‌ها در حال کاهش بود. مدیریت شهری نیز صرفاً این بافت‌ها را یک تهدید می‌دید و تنها راه‌حل پیشنهادی‌شان، طراحی خیابان‌های جدید و آزادسازی فضا برای ساخت‌وساز بود. خدا نمی‌کرد اگر یک زلزله‌ای می‌آمد. حتی پس از زلزله بم (سال ۸۲)، «دوباره موضوع «بافت فرسوده» را مطرح کردند.

ما با این واژه مشکل داشتیم؛ اینها «بافت فرسوده» نبودند، بلکه «بافت تاریخی» یا «بافت کهن» بودند. فرسودگی در هر شهری وجود دارد، اما هرچا زلزله‌ای رخ می‌داد، بلافاصله بافت کاشان، برچسب

«فرسوده» می‌خورد و با دادن مجوز و وام، مالکان را به تخریب و ساخت‌وسازهای چندطبقه تشویق می‌کردند. در محله «نقلی» این مسأله عیان بود. ولی مستقر شدیم و گردشگران ایرانی و خارجی آمدند و پرسش‌ها آغاز شد: «این آدم چه کار می‌خواهد بکند؟ مگر می‌شود هتلداری کرد؟» حتی نزدیکان من هم فکری می‌کردند خانه کوچک نمی‌تواند جواب بدهد. تهدیدها واقعی بود؛ حتی جمع‌آوری زباله در محله درست انجام نمی‌شد.

چون مدیریت شهری به بافت تاریخی به عنوان یک «بافت فرسوده» نگاه می‌کند که باید پولدور انداخت و همه چیز را از نو ساخت. بنابراین خدمات شهری توجیهی نداشت.

البته هنوز هم در بحث خدمات شهری در بافت‌های تاریخی با مشکل مواجهیم. دلایلش این است که داستان مدیریت شهری و شهرسازی‌مان به این فاجعه انجامیده که همه شهرویمان باید شبیه تهران شوند.

مثلاً در بسیاری از شهرهای یک میدان و یک «سار» داریم.

بله، «میدان ولیعصر» داریم، «الهی» داریم، «پارک ملت» داریم. یعنی انگار قرار است همه ما شبیه تهران شویم، مثل تهران، تهرونی حرف بزنیم، خانه‌هایمان هم مثل تهران باشند. الان تا نشان بخواهد ما در کاشان «پیتزافروشی» داریم. حتی نامگذاری‌هایمان هم بیشتر الگوش این است که مثلاً اسمی خیابان‌ها و میدان‌های بالای هر شهر باید مثل مناطق شمالی تهران باشد.

بخشی از دکان‌هایش تخریب شده بود. مسجد خیلی فعال نبود. آب انبار، خشک بود. طبیعتاً رفت‌وآمد در آن‌ها و در کل محله بسیار محدود شده بود.

پس با وجود مخالفت‌ها، به خانه نقلی آمدید و تصمیم گرفتید آن را به یک کسب‌وکار تبدیل کنید؟

بله. تصمیم گرفتیم یک اتفاقی را رقم بزنیم. همزمان در همان سال‌ها ۸۹ دارم فوق‌لیسانس گردشگری هم می‌خوانم و در واقع دارم دانش و تجربه را کنار هم می‌گذارم و می‌خواهم این را به عنوان یک تجربه در بافت تاریخی پیش ببرم. می‌دانستم در یزد چنین کاری شده بود، اما آنجا یک خانه تبدیل به هتل شده بود که کاملاً قصه دیگری بود. با اینکه تأکید می‌کنم، معیار رایج برای تبدیل خانه‌ها به فضای اقامتی - چه بومی و چه هتلی - نهایتاً یک بزرگ بود. تجربه ما با یک خانه کوچک، تجربه‌ای بود که در آن سال‌ها داشت شکل می‌گرفت.

برخورد اولیه میراث فرهنگی چگونه بود؟

در ابتدا ما چیزی نداشتیم. داشتیم با همسرم و بچه‌هایم زندگی می‌کردم. مثلاً خانم کشوری با خانواده‌اش می‌آمد میهمان ما می‌شد، یا یک فرد کاتادایی یا فرانسوی می‌آمد. تعداد توریست‌های خارجی که می‌آمدند بسیار اندک بود و به صورت کاملاً عادی و غیررسمی. بعد از یکی دو سال، موضوع «لونلی پلنت» (Lonely Planet) پیش آمد. خانه ما در کتاب لونلی پلنت (جهان برای گردشگران تنها) معرفی شد.

درواقع لونلی پلنت‌ها این امکان را به گردشگر می‌دادند تا خانه‌ای را در هر کجای جهان انتخاب و اقامت کنند.

بله. این گردشگران یا ایمیل می‌زدند یا می‌آمدند ایران و برای اقامت تماس می‌گرفتند و اتاق رزرو می‌کردند. بعد از آنی رفت‌وآمد زیاد شد، آمدند گفتند آقا مجوزت کو؟ فقط هم من با این قصه مواجه نبودم. خدا رحمت کند سیدهاشم طباطبایی چندین بار نامه پلمب برای «خانه بومگردی بارانداز» گرفت. برای من و مازنیار آل داوود، مالک «بومگردی آتشونی» هم این اتفاق افتاد. بچه‌هایی که آغازگران این جریان بودیم، فشار دستگاه‌های مختلف را تجربه کردیم که صرفاً وظایف قانونی خود را انجام می‌دادند و می‌گفتند: «باید مطابق با مجوز فعالیت کنید».

در آن زمان هیچ مجوز مشخصی برای فعالیت ما وجود نداشت و همه باید طبق چهارچوب مجوزهای موجود عمل می‌کردند؛ اما ما نمی‌خواستیم هتل، هتل سنتی یا میهمان‌پذیر سنتی شویم. نهایتاً برای ادامه کار، یک مجوز مشابه روبه‌رو می‌شد. ما شاهد اتفاقات خاص و امنیتی هم نبودیم اما کارکردهای اصلی محله مناسبانه ضعیف شده یا از برخی دوستان مشترک ما مصاحبه‌ها

و پیگیری‌هایی داشتند، بویژه در استان اصفهان که غالب فعالیت ما بود. من، مازنیار و سیدهاشم طباطبایی توی اصفهان بودیم. حتی کیارش که خانه‌ای نداشت، با حضور در اصفهان، در این مسیر همراهی می‌کرد.

چه شد که تصمیم گرفتید اسم آن را «بوم گردی» بگذارید؟

واژه «بوم گردی» در واقع از دل گفت‌وگوها و هم‌فکری‌های جمعی ما شکل گرفت. در این میان، کیارش اقتصادی نقش تئورسین و نظریه‌پرداز اصلی این جریان را داشت؛ او با نگاه علمی و فرهنگی‌اش، مسیر درستی برای مفهوم بوم گردی ترسیم کرد. کنار او، جمعی از دوستان همچون آرش نورآقایی، اشکان بروج و اعضای گروه «طبیعت پایدار» مانند نیما آذری و افسانه احسانی نیز حضور داشتند. بسیاری از این افراد خانه بوم گردی نداشتند، اما از نظر فکری و دغدغه‌مندی فرهنگی با ما هم‌نظر بودند. ما همه در «بوم‌ها» بودیم با داشته‌ها و ظرفیت‌های متفاوت زندگی می‌کردیم؛ از همین جابود که مفهوم «بوم» یا «گردشگری» پیوند خورد و واژه «بوم گردی» متولد شد.

کارشناسانی بودند که از بخش دولتی جدا شدند؟

در آن سال‌ها، ارتباط ما با بخش دولتی بسیار کم بود و بیشتر فعالیت‌ها به صورت مردمی پیش می‌رفت. خود من چند سال از آموزش و پرورش مأمور به میراث فرهنگی استان اصفهان بودم و بعد استعفا دادم تا از پژوهشکده احیای بافت تاریخی جدا شده بود.

در آن سال‌ها برای اولین بار با صاحبان اقامتگاه‌های روبه‌رو شدیم

که به گردشگران نحوه سفر در بوم ایران را آموزش می‌دادند و می‌گفتند میزبانی از شما ادبی دارد که بر محور توسعه پایدار است. موضوع تنها بافت تاریخی نبود.

این مفهوم عمدتاً توسط خود میهمان شکل می‌گرفت. ما از کلمه «مسافر» استفاده نمی‌کردیم و می‌گفتیم «میهمان». برای اولین بار فرار بود میهمان چند روز در کنار صاحب‌خانه و زیر یک سقف زندگی کنند و با بوم آن منطقه آشنا شود.

و یکبار دیدیم که ارزش زمین و خانه‌های بافت که کاهشی شده بودرو به افزایش گذاشت.

خوشبختانه هم‌زمان با من، تعدادی از دوستان نیز یکی دو سال بعد وارد کاشان شدند و به این مسیر گرایش پیدا کردند. ایده تبدیل خانه‌های بافت تاریخی به فرصت اقتصادی قوت گرفت؛ پس از مرمت خانه «عامری‌ها»، خانه‌های «منوچه‌ری» توسط صبا و پرینسا منوچه‌ری، خانه «اخوان» توسط بابک اخوان، خانه نگین توسط خانم اخوان و «راه‌ب» متعلق به مهین دخت مدنی، شکل گرفتند. این خانه‌ها به فضای اقامتی - چه بومی و چه هتلی - نهایتاً بزرگ بود. تجربه ما با حرکت که با یک خانه کوچک آغاز شد، گسترش یافت و به حوزه‌ای جدی در اقتصاد بافت تاریخی تبدیل شد. امروز بافت تاریخی کاشان دیگر تهدید نیست، بلکه فرصتی ارزشمند اقتصادی است.



در تمام این مسیر هیچ حمایتی وجود نداشت؛ حتی موانع قانونی، بانک‌ها، اسناد خانه‌های قدیمی را به عنوان وثیقه نمی‌پذیرد؛ و دریافت تسهیلات هم چنان ناممکن است

باعث مهاجرت معکوس اهالی به بافت شد؟

نه، بیشتر کسانی که وارد این کار شدند، خانه‌ای خریدند؛ جز «خانه راه‌ب» که متعلق به خانواده خودشان بود. جریان در کاشان فراتر از یک بیزینس گردشگری شد و به «گردشگری فرهنگی» تبدیل شد. گالری‌ها، سالن‌های کوچک سینما، تماشاخانه، کارگاه‌های صنایع دستی و فعالیت‌های مشابه شکل گرفت و این روند به فرصتی بزرگ بدل شد. اما همه خانه‌ها متعلق به بومیان محله نبود.

پس پای سرمایه گذاران هم به بافت باز شد؟

بله. یکی از دوستان صمیمی‌ام استاد داوود فتحعلی بیگی است. سال ۱۳۹۸، بیستمین یا نوزدهمین دوره اختتامیه جشنواره نمایش‌های سنتی بود. رفتم تهران و گفتم: آقا، من نمی‌فهمم. چرا شما نمایش «روحوسی» را در تور تادور تئاتر شهر اجرا می‌کنید؟ اسمش رویش است؛ نمایش روحوسی، یا می‌روید در تئاتر شهر «خمبه شب بازی» اجرا می‌کنید. با توجه به موضوع احیای خانه‌ها در کاشان پیشنهاد دادم که مرکز هنرهای نمایشی و آقای فتحعلی بیگی، تنها کمک هزینه گروه‌های نمایشی را بپذیرند و مکان اجرا، اقامت و پذیرایی

حتی هلدینگ‌های بزرگی مانند «عظام» نیز وارد ماجرا شد و «عمارت عامری‌ها» را مرمت کرد و فقط هم میهمان خارجی می‌گرفت.

درست است؛ در سال‌های ۹۳ تا ۹۷، هم‌زمان با دوران برج‌ام و افزایش ورود گردشگران خارجی، عملاً هیچ‌کدام از ما امکانی برای پذیرش گردشگر ایرانی نداشتیم و چون خانه‌های کاشان هیچ‌کدام شبیه هم نیستند، هر بار که به کاشان می‌آمدی، دوست داشتی خانه‌ای جدید را تجربه کنی. این تنوع فضا‌یی و کالبدی، اقامت در کاشان را به تجربه‌ای پیوسته و متنوع تبدیل کرد.

یادم می‌آید «آرش نورآقایی» - یکی از تأثیرگذاران حوزه گردشگری کشور- می‌گفت: من در خانه نقلی بودم، دیدم یکی در دزد. در رابان کردیم، «باران کوثری» پشت در بود. یعنی این خانه‌ها مقصد هنرمندان هم شدند و یک ارزش افزوده فرهنگی ایجاد شد.

بله. پیش از آن اتفاقات سیاسی، بیشتر میهمانان هنرمندان بودند؛ از جمله باران کوثری، پگاه آهنگرانی، علی مصفا، هدیه تهرانی و... من شاگرد زنده‌یاد استاد سمندریان بودم و الان هم در سرداب خانم یک نمایشگاه تئاتر دارم. علاقه شخصی و ارتباطم با جامعه هنری باعث شد هنرمندان به جای هتل‌های مدرن، اقامت در یک خانه بومی را تجربه کنند.

و تصمیم گرفتید از دو خانه فراتر بروید.

من از ابتدا قصد نداشتم خانه دومی داشته باشم؛ هدفم «توسعه» بود، نه رشد فردی. به دلیل محدودیت مالی و حفظ تمرکز، می‌خواستم همان خانه کوچک را با کیفیت نگه دارم، اما شرایط مرا ناچار به خرید خانه کناری کرد. پس از خرید، منوچه وجود کردی شدم با دکان‌های مغروبه و بی‌کارکرد؛ مثلاً عطاری و نانوا‌یی تعطیل شده بود. تصمیم گرفتم آنها را احیا کنم، اما با مالکانی روبه‌رو شدم که همکاری نمی‌کردند؛ گاهی یک دکان ۵۰ متری ۴۰ مالک داشت؛ در نهایت، ناچار به تملک و مرمت آنها شدم که هزینه‌های زیادی داشت. در تمام این مسیر هیچ حمایتی وجود نداشت؛ حتی با وجود حل موانع قانونی، بانک‌ها اسناد خانه‌های قدیمی را به عنوان وثیقه نمی‌پذیرند و دریافت تسهیلات همچنان ناممکن است.

مثلاً به بانک می‌گفتید یک خانه قاجاری را وثیقه می‌گذارم و نمی‌پذیرفتند.

آفرین! سیستم بانکی می‌گوید تسهیلات می‌دهم اما یک مشت خشت و گل را به عنوان وثیقه نمی‌توانم بپذیرم. با وجود قانون احیای بافت‌های تاریخی مصوب ۹۸، من هیچ حمایتی دریافت نکردم. هرچند تمایلی هم به وام نداشتم. در نهایت احیای گذر برابم جذاب شد. از سال‌های ۹۳ تا ۹۷ ایده شکل گرفت که محله می‌تواند در پیوسته خانه نقلی احیا شود، چون برای گردشگران-به‌ویژه خارجی‌ها- «بوم» اطراف خانه اهمیت دارد. به همین دلیل، احیای خانه نقلی به احیای محله کشیده شد.

ملاً به بانک می‌گفتید یک خانه قاجاری را وثیقه می‌گذارم و نمی‌پذیرفتند.

آفرین! سیستم بانکی می‌گوید تسهیلات می‌دهم اما یک مشت خشت و گل را به عنوان وثیقه نمی‌توانم بپذیرم. با وجود قانون احیای بافت‌های تاریخی مصوب ۹۸، من هیچ حمایتی دریافت نکردم. هرچند تمایلی هم به وام نداشتم. در نهایت احیای گذر برابم جذاب شد. از سال‌های ۹۳ تا ۹۷ ایده شکل گرفت که محله می‌تواند در پیوسته خانه نقلی احیا شود، چون برای گردشگران-به‌ویژه خارجی‌ها- «بوم» اطراف خانه اهمیت دارد. به همین دلیل، احیای خانه نقلی به احیای محله کشیده شد.

ملاً به بانک می‌گفتید یک خانه قاجاری را وثیقه می‌گذارم و نمی‌پذیرفتند.

آفرین! سیستم بانکی می‌گوید تسهیلات می‌دهم اما یک مشت خشت و گل را به عنوان وثیقه نمی‌توانم بپذیرم. با وجود قانون احیای بافت‌های تاریخی مصوب ۹۸، من هیچ حمایتی دریافت نکردم. هرچند تمایلی هم به وام نداشتم. در نهایت احیای گذر برابم جذاب شد. از سال‌های ۹۳ تا ۹۷ ایده شکل گرفت که محله می‌تواند در پیوسته خانه نقلی احیا شود، چون برای گردشگران-به‌ویژه خارجی‌ها- «بوم» اطراف خانه اهمیت دارد. به همین دلیل، احیای خانه نقلی به احیای محله کشیده شد.

ملاً به بانک می‌گفتید یک خانه قاجاری را وثیقه می‌گذارم و نمی‌پذیرفتند.

آفرین! سیستم بانکی می‌گوید تسهیلات می‌دهم اما یک مشت خشت و گل را به عنوان وثیقه نمی‌توانم بپذیرم. با وجود قانون احیای بافت‌های تاریخی مصوب ۹۸، من هیچ حمایتی دریافت نکردم. هرچند تمایلی هم به وام نداشتم. در نهایت احیای گذر برابم جذاب شد. از سال‌های ۹۳ تا ۹۷ ایده شکل گرفت که محله می‌تواند در پیوسته خانه نقلی احیا شود، چون برای گردشگران-به‌ویژه خارجی‌ها- «بوم» اطراف خانه اهمیت دارد. به همین دلیل، احیای خانه نقلی به احیای محله کشیده شد.

ملاً به بانک می‌گفتید یک خانه قاجاری را وثیقه می‌گذارم و نمی‌پذیرفتند.

آفرین! سیستم بانکی می‌گوید تسهیلات می‌دهم اما یک مشت خشت و گل را به عنوان وثیقه نمی‌توانم بپذیرم. با وجود قانون احیای بافت‌های تاریخی مصوب ۹۸، من هیچ حمایتی دریافت نکردم. هرچند تمایلی هم به وام نداشتم. در نهایت احیای گذر برابم جذاب شد. از سال‌های ۹۳ تا ۹۷ ایده شکل گرفت که محله می‌تواند در پیوسته خانه نقلی احیا شود، چون برای گردشگران-به‌ویژه خارجی‌ها- «بوم» اطراف خانه اهمیت دارد. به همین دلیل، احیای خانه نقلی به احیای محله کشیده شد.

ملاً به بانک می‌گفتید یک خانه قاجاری را وثیقه می‌گذارم و نمی‌پذیرفتند.

آفرین! سیستم بانکی می‌گوید تسهیلات می‌دهم اما یک مشت خشت و گل را به عنوان وثیقه نمی‌توانم بپذیرم. با وجود قانون احیای بافت‌های تاریخی مصوب ۹۸، من هیچ حمایتی دریافت نکردم. هرچند تمایلی هم به وام نداشتم. در نهایت احیای گذر برابم جذاب شد. از سال‌های ۹۳ تا ۹۷ ایده شکل گرفت که محله می‌تواند در پیوسته خانه نقلی احیا شود، چون برای گردشگران-به‌ویژه خارجی‌ها- «بوم» اطراف خانه اهمیت دارد. به همین دلیل، احیای خانه نقلی به احیای محله کشیده شد.

ملاً به بانک می‌گفتید یک خانه قاجاری را وثیقه می‌گذارم و نمی‌پذیرفتند.

آفرین! سیستم بانکی می‌گوید تسهیلات می‌دهم اما یک مشت خشت و گل را به عنوان وثیقه نمی‌توانم بپذیرم. با وجود قانون احیای بافت‌های تاریخی مصوب ۹۸، من هیچ حمایتی دریافت نکردم. هرچند تمایلی هم به وام نداشتم. در نهایت احیای گذر برابم جذاب شد. از سال‌های ۹۳ تا ۹۷ ایده شکل گرفت که محله می‌تواند در پیوسته خانه نقلی احیا شود، چون برای گردشگران-به‌ویژه خارجی‌ها- «بوم» اطراف خانه اهمیت دارد. به همین دلیل، احیای خانه نقلی به احیای محله کشیده شد.

آنها را به ما در کاشان بسیاری. دقیقاً در تابستان پیش از شیوع کرونا، حدود ۵۰ درصد از این جشنواره‌ها به کاشان آمد. این اتفاق باعث شد که این نمایش‌ها در خاستگاه اصلی معماری خود اجرا شوند و بازخوردی بسیار متفاوت و ویژه برای جشنواره به ارمغان آورد.

کالری‌ها و کافه‌ها در فضا‌های سنتی شکل گرفتند و نسل جوان به جای سازه‌های مدرن، در بافت تاریخی قهوه می‌خوردند. رویدادهای فرهنگی مانند نمایش فیلم، هفته عکس و برنامه‌های هنری در کنار گردشگری رونق گرفته‌اند. البته این راهم بگویم، این به این معنی نیست که جامعه محلی دوباره به این محلات برگشته‌اند. من در کارگاه‌هایم غالباً می‌گویم که جامعه محلی خواسته‌هایی دارد که باید مطابق با علایق خودش بررسی شود. هدف ما این است که بخش‌هایی از بافت تاریخی شهرها با کارکردهای جدید احیا شوند تا گردشگران داخلی و خارجی سفر کنند و روح متفاوتی را در کالبد تاریخی تجربه کنند. همیشه تعجب می‌کنم که توسعه گردشگری تنها به هتل‌های پنج‌ستاره محدود می‌شود، در حالی که تنوع معماری ایران امکان تجربه‌های هتل‌ها را فراهم می‌کند. این تجربه احیای بافت‌های تاریخی در کاشان، یزد، اصفهان، کرمان و تایین نشان داده که این مسیر می‌تواند هم گردشگری را رونق بخشد و هم نیازهای فرهنگی را پاسخ گوید.

و در نهایت بعد از نزدیک به دودهمه تلاش آن بافت قدیمی مهجور، محلی برای رویدادهای فرهنگی متناسب با این معماری شده‌است؟

بله. البته این سؤال هم پیش می‌آید که آیا این رویدادها متناسب با فرهنگ بومی هم هست؟ من نمی‌توانم قطعاً بگویم بله. نسل امروزی رویدادها و حس و حال‌های فرهنگی خاص خودش را می‌طلبد. نمی‌توانم بگویم که حتماً اگر در کافه‌ای فعالیت انجام می‌گیرد، همه چیز باید مطابق با گذشته باشد.

الان داستان به کجا رسیده‌است؟

در سرداب خانه نقلی، بچه‌های تئاتر گاهی تمرین دارند و تابستان گذشته دوره آموزشی نقالی و خمبه‌شب بازی برگزار شد. بعضی میهمانان قدیمی و بعضی جدید سر می‌زنند، اما فعلاً گردشگر خارجی نیست. با این حال، بچه‌های گذر هر روز همدیگر را می‌بینند و جلسه ماهیانه داریم تا چراغ امید روشن بماند. این حرکت باعث شده دیگران هم از این حال و هوا الگوبرداری کنند؛ حتی اگر گردشگری نباشد، می‌توان در دکان‌ها یا خانه‌های قدیمی شغلی یا قصه‌ای را احیا کرد. من الان توی خانه نقلی به میهمان غذا نمی‌دهم. چون می‌خواهم آن رستوران‌ها و فضا‌هایی که به دلیل شرایط بافت، گردشگر خارجی نباشد، وضعیت شان پایدار باشد. از راهنما‌های شهر هم برای گردشگر میهمان استفاده می‌کنم. تا حرکت ما باعث تقویت اقتصاد فضای اطراف باشد.

این برنامه‌های روزهای سخت خانه نقلی است. چون قبلاً هسرتان غذای پخت و پز وین از دست پخت‌انسان خاطره خوبی دارم.

بله. چون مهم‌ترین مسأله امروز ما تاب‌آوری است؛ اینکه چگونه می‌توانیم با کاهش هزینه‌ها، تاب‌آوری را افزایش دهیم. شاید

واقعیت این است که سرنوشت بافت‌های تاریخی با گردشگری گره خورده است. هنرمند صنایع دستی بدون حضور گردشگر نمی‌تواند محصولش را بفروشد و میراث فرهنگی هم بدون اقتصاد گردشگری دوام ندارد. هرگاه گردشگری رونق گرفته، احیا و تحرک در بافت‌ها افزایش یافته و با افول آن، همه چیز متوقف شده‌است. اکنون بسیاری از خانه‌های تاریخی به دلیل نبود گردشگر، در مرمت متوقف مانده‌اند و گردشگر داخلی هم دیگر سفر را در اولویت نمی‌داند.

و بسیاری ترجیح می‌دهند به سمت چادر خوابی بروند.

آفرین! در واقع، زنجیره گردشگری از هم گسسته است چون مسافر داریم، اما گردشگر نه.

و همه این اتفاق‌ها از جمله ایجاد اشتغال، به خاطر یک «خانه نقلی» بود.

بله.